

.

( )

-

:

[ a ] [ ]

i

:

[ ]

[ ]

ii

iii

iv

v

.

vi

vii

ix

viii

x

xi

xii

xiii

xiv

.

xvii

xvi

xv

xviii

xix

xxi

xx

xxiv

xxiii

xxii

xxv

xxvi

xxviii

xxvii

xxix

xxxi

xxx

xxxii

xxxiv

xxxiii

xxxv

xxxvi

xxxviii

xxxvii

xxxix

xi

xli

xliii

xlii

•  
xlv xlv

xlvi

•  
xlviii

•  
xlvii

•  
xlix

•  
li

•  
l

li

lii

liv

liv

lvii

lvi

lviii

lix

lx

lxi

lxii

lxiii

lxiv

lxvi

( ) lxv

lxvii

.

(lxviii)

lxix

lxx

lxxi

lxxii

lxxiii

lxxiv

lxxv



پي نوشت:

- 
- i اصل: آن نی  
ii اصل: بذر گوار  
iii ن: خوارزمی  
iv چ: (که) ندارد.  
v ق: تمام.  
vi چ: ستاره‌ها.  
vii محمدبن ابراهیم وفات وی را روز دوشنبه بیستم فروردین ضبط کرده است (تاریخ آل سلجوق محمدبن ابراهیم ص ۳۸، ۴۱).  
viii رجوع شود بتاریخ آل سلجوق محمدبن ابراهیم ص ۳۸.  
ix چ: درین.  
x چ: (و) ندارد.  
xi یعنی سوار شد.

- xii ق، م، ن: بعرض.
- xiii از باب دهم حدیقه سنائی است.
- xiv چ: دیدهای.
- xv از باب دهم حدیقه سنائی است.
- xvi چ، ق، م، ن: البیت.
- xvii چ، ق، م، ن: یافع.
- xviii م، ن: کوبنات.
- xix ق، ن: (که) افزوده.
- xx چ: دویم.
- xxi چ: شهر.
- xxii م، ن: ده آبر. در محمدبن ابراهیم ص ۱۳۸ (دیه آوین)
- xxiii م، ن: کوبنات.
- xxiv چ: نمود.
- xxv چ: گشته.
- xxvi بیماری زرده.
- xxvii چ، ق، ن: عرض.
- xxviii پنهان دشمنی کردن.
- xxix آشکار و رویا روی دشنام دادن و با هم جنگ کردن.
- xxx در مبن صفحه ۱۲ امیر و سپهسالار مسطور است و صحیح (بر طبق ضبط نسخه بدلها در ذیل همان صفحه) امیر سپهسالار بدون (واو) است.
- xxxi این اسم در تاریخ آل سلجوق محمدبن ابراهیم در جمیع مواضع (سابق‌الدین) ضبط شده است.
- xxxii ن: غلتی.
- xxxiii م: می‌فرستادند.
- xxxiv چ، م، ن: (ین) ندارد.
- xxxv در دیوان خطی منسوب بحضرت امیر متعلق بکتابخانه مجلس (به) دارد.
- xxxvi ی: افشان.
- xxxvii چ، ق، م، ن: در آشوک. در تاریخ سلاجقه کرمان محمدبن ابراهیم ص ۱۴۲ «در آشوب» ضبط شده است.
- xxxviii ن: دزدان.
- xxxix سپید مهره زدن- بوزدن (برهان)
- xl : بر می‌کشید.
- xli ن: بار.
- xlii چ: (تا) ندارد.
- xliii در تاریخ سلاجقه کرمان محمدبن ابراهیم (ص ۳۱-۳۲) حکایتی قریب بواقعه فوق مسطور است و بزمان سلطنت ملک محمد هفتمین پادشاه سلجوقی کرمان نسبت داده شده است.
- xliv چ، م، ن: (بود) ندارد.
- xlv م: (و) ندارد.
- xlvi ن: این کلمه را ندارد.
- xlvii ن: (است) افزوده.
- xlviii حکایت فوق در تاریخ سلاجقه کرمان محمدبن ابراهیم (ص ۳۰) نیز ضبط است.
- xlix رجوع شود بذیل ص ۵۷.
- i عبدالرحمن محمدبن الأشعث در عهد حجاج بن یوسف ثقفی خروج نمود و عبدالملک بن مروان را از خلافت خلع کرد. فتنه او معروفست (الاکهار الطول طبع اروپا ص ۳۲۲، التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۳۱۴-۳۱۶).
- ii این عبارت بچند نفر دیگر هم نسبت داده شده است منجمله بلاذری در فتوح البندان (طبع اروپا ص ۴۳۲) آن را بحکم بن جبله، و دینوری در اخبار الطوال (طبع اروپا ص ۳۴۲) و راغب اصفهانی در محاضرات (طبع مصر ج ۲ ۳۶۴) با اندک اختلافی باین الفریه نسبت میدهند. در تاریخ گریده (ص ۲۷۰) عبارت فوق بعضیان بشری که بلاشک مصحف همان غضبان بن القبعثری است نسبت داده شده است.
- iii این اسم در تحفه الامراء صابی صفحات ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰ در فاذ ضبط شده است. امروز آن را دلفارد میخوانند (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۲۵۲).
- iiii - چ: این کلمه را ندارد.
- liv - ر: علی جوائجکم.
- lv قال رسول الله صلی علیه وسلم: «استعینوا علی الحوائج بالکتمان فان کل ذی نعمه محسود» عیون الاخبار ۳ ص ۱۱۹.

lvi چ - ق، م، : مالهای .

lvii رجوع شود به تاریخ سلا جقه کرمان محمد بن ابراهیم ص ۵-۸.

lviii رجوع شود به ذیل ص ۹ همین کتاب .

lix اصلا صغدی بوده است ( دائرةالمعارف اسلامی ذیل نام «ابوعلی محمد » ) .

lx ن: کبیر .

lxi کردن بمعنی بنا است ش(رجوع شود به مصطلحات راحه الصدور ص ۵۱۰).

lxii بر وزن جاوید و بمعنی قند و شکر است .

lxiii «هرمز اسم شهری قدیمی واقع در خشکی بوده است و هم نام جزیره در خلیج فارس و نباید این

دو را با یکدیگر اشتباه نمود . در قرن دهم [میلادی] هرمز کهنه بندر تجاری کرمان و سیستان بوده ولی

در تجارت عمومی عالم اهمیت نداشته است . ادیسی و اصطخری و مقدسی هر سه شهر هرمز را

بازار عمده تجارت کرمان نامیده اند . در ناحیه هرمز نیل و انگور و گندم و جو و برنج بعمل میامده و از

معدنیات طلا و نقره و مس آهن و نمک در آنجا وجود داشته است بنای این شهر را باردشیر بابکان

نسبت میدهند لکن اهمیت و اعتبار آن بعد از ظهور اسلام شروع میشود و تا اواخر قرن پانزدهم

[میلادی] اسبهای اصیل و ممتاز از آنجا بهندوستان میبردند . اشاره ایکه مارکوپولو بهرمز کرده و آنجا را

« شهر بزرگ و زیبایی در ساحل دریا » خواند است مقصود شهر واقع در خشکی بوده است که شرح

مبسوطی راجع بتجارت و مشاغل مختلفه و آنجا مخصوصا صادرات اسب بهندوستان مینگارد ..... امرای

هرمز ظاهرا همه دست نشانده اتابکان فارس و حکمرانان کرمان بوده اند . در زمان امارت مبر بهالدین

ایاز سیفین (پانزدهمین امیر هرمز) مقارن باسنه ۱۳۰۱ میلادی يك دسته از سواران مغولی بهرمز حمله

برده و چنان آنجا را دستخوش چپاول و یغمای خود ساختند که پادشاه و اهالی نا گیر شهر را ترك

گفتند و ابتدا بجزیره کیش و سپس بجزیره هرمز ( جرون یازرون قدیم) مهاجرت کردند .... ایاز پانزدهمین

پادشاه هرمز کهنه نخستین پادشاه شهر جدید گردیدو اسم اصلی جزیره را بیاگار وطن قدیم خود بهرمز

مبدل ساخت « اقتباس از کتاب خلیج فارس تالیف آرنلدو یلسن و ترجمه آقای میرزا محمد خان سعیدی

صفحات ۷۰، ۷۱، ۷۳.

lxiv از بختری است ( دیوان بختری ص ۳۴ ) .

lxv در جمیع نسخ اینطور است .

lxvi دریا بار = ولایتی کنار دریا (آنتدراج) . دریا بار نام قدیم سواحل جنوب لارستان و کرمان بوده (

سایکس ، کتاب «هشت سال در ایران » ذیل ص ۲۶۷).

lxvii مرتفع = قیمتی.

lxviii مختر الریاح = مهب باد و باد گذر (منتهی الارب).

lxix از قصیده الیست از بختری در مدح المعتر بالله (دیوان بختری ص ۱۲۸- ۱۳۱) .

lxx چ، و، ق: و بر شرقی بم شهر نماشیراست .

lxxi م، ن، ی: دهها .

lxxii ن: (و) ندارد .

lxxiii چ: صفا.

lxxiv ن: دیهها .

lxxv چ: (من) ندارد .

lxxvi حدیث است و در نهاییه الارب ج.

lxxvii ص: «الاعمال » بجای « الامور » دارد .

lxxviii ن: این کلمه را ندارد .